

## نیم نگاه بر پائیزی که "دنیا را لرزاند"

### مرور کوتاه بر وقوع انقلاب اکتوبر:

نود و دو سال از پیروزی انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ روسیه می گذرد. مورخین و پژوهشگران متعددی در رابطه با چگونگی شکل یابی قیام، یورش بر کاخ زمستانی، پیروزی انقلاب، ارزش تاریخی، نقش و تاثیر آن بر رخداد های سدهء بیستم آثار فراوانی آفریده اند. در میان برداشت ها و نظریه های گوناگونی که در مصحف تاریخ رقم خورده، سرشت بروز انقلاب و انکشاف بعدی آن بیشترین توجه را بخود مبذول می دارد.

آیا وقوع انقلاب اکتوبر مظهر یک توطئه و کودتا بود یا نیاز مبرمی محسوب می گردید که از درون جامعه و تضاد های پیچیده آن بر می خاست؟

تحلیلگران وابسته به مکتب عقیدتی نظام سرمایه، انقلاب اکتوبر را تحریک و دسیسهء سازمان یافتهء گروهی از روشنفکران چپ رادیکال می دانند که به تائید دولت شاهی آلمان دست به کودتا زدند و بر مسند قدرت نشستند. در این نظریه استدلال بر آن است که دولت تزاری روسیه و نیز خلف آن حکومت موقت با وجود ضعف اداره و بحران عمیق سیاسی - اقتصادی، ادامهء جنگ (جنگ جهانی اول ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) بر ضد آلمان و متحدین را بر حل معضلات داخلی ترجیح داده تمایلی به جستجوی راه های رسیدن به قطع آتش و برقراری صلح میان طرف های متخاصم نداشتند. برعکس، بلشویک ها بجای جنگ، "نان و صلح" پیشنهاد می نمودند که اثر پذیری آن در صفوف گرسنه و خسته از جنگ ارتش پیوسته گسترش می یافت.

ادعا می گردد که حلقات معینی در دولت آلمان با توجه به نفوذ فزایندهء بلشویک ها در بین مردم بویژه بعد از استقرار حکومت موقت در فبروری ۱۹۱۷، بازگشت رهبران مهاجر حزب بلشویک منجمله ولادیمیر ایلیچ اولیانوف (لنین) را به پتروگراد با هدف تشدید تدابیر برای

سرنگونی حکومت موقت سازمان دادند تا پروسهء خارج ساختن روسیه از جنگ سرعت بیشتر یابد. واقعیت دارد که بعد از سرنگونی حکومت موقت، ادارهء جدیدالتاسیس بوسیلهء بلشویک ها (اکتوبر ۱۹۱۷) بلافاصله در دسامبر همان سال قرارداد متارکهء آتش و در مارچ ۱۹۱۸ پیمان صلح برست - لیتوفسک (۱) را با آلمان عقد نمود و در حالیکه طبق پیمان منعقدہ بخش وسیعی از قلمرو امپراتوری روسیه را از دست داد از جنگ جهانی اول خارج شد. محاسبهء دولت آلمان چنان بود که حکومت بلشویک ها مانند حکومت موقت، در وضعیت بحرانی حاکم بر جامعه توان استحکام و تداوم را نخواهد یافت و بزودی سقوط خواهد کرد.

تحلیلگران نامبرده متکی بر شکل گیری رویدادهای همین مقطع تاریخ روسیه با آنکه بلشویک ها مقاصد تکتیکی و ستراتیژیکی عقد پیمان صلح مذکور را پنهان نکرده به سنگینی سازش های متحمل شده و ضرورت پذیرش آنها اعتراف می نمودند، حوادث "اکتوبر" و پیامد های آن را در کل، دگرگونه و غیر واقعی به تحلیل می گیرند.

نهاد های پژوهشی وابسته به دستگاه های تبلیغاتی غرب گاهی فرضیه ای را به خورد رسانه ها می دهند که حاکی حمایت مالی بلشویک ها از جانب دو شرکت تجارتي، یکی در سویدن و دیگری در ترکیه، در آستانهء انقلاب اکتوبر است. شرکت های مذکور طبق این فرضیه با استخبارات سلطنتی آلمان همکاری داشته از طریق کانال های ارتباطی آن، بازگشت لینین به روسیه و تدارک فعالیت های رهبری بلشویک ها را در مرحلهء وقوع کودتا تمویل نمودند.

مدارک و شواهد تاریخی نادرستی چنین فرضیه را به صراحت برملا می سازند. اگر به تاریخ حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه مراجعه شود ترتیب هزینهء حزبی و مسئلهء مسافرت رهبران و کادر های آن بین روسیه و کشور های اروپائی سالها پیش از آغاز جنگ جهانی اول سامان یافته و تجارب هنگفتی در زمینه بدست آمد که در آستانهء انقلاب اکتوبر دیگر منطقی برای جلب حمایت شرکت خاصی و آنهم در ارتباط با استخبارات کشور خاصی وجود نداشت و سند معتبری در این رابطه نیز در دسترس نیست.

دومین کنگرهء حزب که به پیدایش دو جناح اکثریت (بلشویک ها) و اقلیت (منشویک ها) منجر گردید در سال ۱۹۰۳ در لندن تدویر یافت. از ۱۹۰۳ الی ۱۹۱۷ یعنی چهارده سال تمام،

همه کارکرد های عمده حزبی به شمول کنگره ها، کنفرانس ها، ملاقات های رهبران - کادرها و نشرات حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه (بلشویک) به دلیل سیطره اختناق تزاری، در شهر های مختلف اروپا صورت می پذیرفتند. در این زمان رهبران و کادرهای حزب متواتر به روسیه می رفتند و بر میگشتند و می دانستند چگونه؟ لذا برای بازگشت لنین به کشورش لزومی به پشتیبانی استخبارات آلمان نمی رفت. از سوی دیگر مبرهن است که اینگونه تدابیر با در نظر داشت دشواری های سازماندهی، هزینه مالی گزافی می طلبید. نباید از نظر دور نگهداشت که جنبش کارگری اروپا در او آخر سده نهم و دهه های نخست سده بیستم گسترش قابل ملاحظه داشته به فاکتور عمده حیات اجتماعی این قاره مبدل گردید. چنین وضعیت خود به تقویت بنیه مالی نیروهای چپ یاری می رساند. شرایط اقتصادی - اجتماعی دوران زنده گی کارل مارکس دیگر گذشته بود. او در سالهای اخیر عمرش با فقر و تنگدستی دست و پنجه نرم کرد و در بستر مرضی به عمر ۶۴ سالگی در لندن جان باخت.

رهبران حزب بلشویک - لنین، پلیخانوف، بوخارین و شمار دیگر، از اعتبار و شهرت در رده های رهبری و صفوف احزاب کارگری و نهضت های اجتماعی چپ کشور های اروپائی بهره مند بودند. این امر مساعدت نمود تا پول مورد نیاز حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه (بلشویک) بویژه کارمندان حرفوی آن در جریان سالهای مهاجرت عمدتاً از طریق اعانه جمع آوری و تامین گردد، حتی افراد مرفه و ثروتمند اعانه می پرداختند.

پژوهشگر روسی پروفیسور دوکتور دمیتری ولکو گونوف در این باره می نویسد: "اعانه توسط افراد و نهاد های اجتماعی بزرگترین منبع تقویت دخل حزبی را تشکیل می داد. سوسیال دموکرات های روسیه در آغاز قرن بیستم نه تنها سمپاتی روشنفکران پیشگام و مترقی بلکه شماری از صنعت داران را که به رهائی از استبداد نظام های حاکم امید بسته بودند با خود داشتند". در جای دیگر کتابش نقل قول می کند: "بنا بر تصمیم و محاسبه کمیته اجرائیه مرکز بلشویکی (اداره نشریه پرولتاریا) در جلسه تاریخی ۱۱ نوامبر ۱۹۰۹، مبلغ ۲۷۵۹۸۴ فرانک را از E.X پذیرفتم. لنین". (۲)

در یادداشت های لنین مربوط به سال ۱۹۱۱ در پاریس هدایاتی به شعبه مالی حزب با ذکر ارقام: ۵۰۷۰۳ فرانک، ۶۴۸۵۰ فرانک، ۴۴۸۵۰ فرانک به چشم می خوردند. (۳)

گردش پول در خزانه حزب بلشویک در سال ۱۹۱۷ در مقایسه با ارقام بالا بدون تردید چندین مراتب ازدیاد یافته، سخاوت "شرکت" های استخباراتی را منتفی می ساخت.

انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ برخلاف ادعای نظریه پردازان سرمایرداری یک تحول بزرگ سیاسی - اجتماعی بشمار می آمد که از درون جامعه روسیه برخاسته، ریشه آن در دو فاکتور اساسی بهم مرتبط نهفته بود. روسیه در آغاز سده بیستم ویژه گی جامعه ای را وانمود می ساخت که فیودالی روستائی و سرمایرداری شهری را باهم مرکب می نمود. بیداد فقر و بینوائی در روستاها، تزلزل بورژوازی در جهت پذیرش اصلاحات زیر فشار جنبش نوپای کارگری در شهر ها، محافظه کاری خشن و لجاجت مستبدانه رژیم تزاری در برابر هرگونه دگرگونی و رفورم از یک جانب و ادامه جنگ فرساینده ایکه جز انحطاط و فاجعه ثمری برای مردم روسیه نداشت از جانب دیگر بحران و تنش های اجتماعی را هرچه بیشتر دامن زده کشور را بسوی انفجار سوق می داد. حتی برخی حلقات اشرافی دربار، وکلای دوما از فرکسیون بلاک ترقیخواهان (۴) و کشیش های کلیسا در سال ۱۹۱۶ زنگ خطر را به صدا آورده تزار را از پیامد اسفناک و جبران ناپذیر وخامت بیشتر اوضاع برحذر ساختند که او پس گوش کرد. بی توجهی و بی اعتنائی تزار باعث شد که مجلس دوما (پارلمان) چاره دیگری غیر از بر اندازی سلطنت و برکناری تزار سراغ نداشت. بدینصورت مجلس دوما در فبروری ۱۹۱۷ تزار را خلع قدرت و اداره کشور را بدست حکومت موقت به رهبری گریگوری لفوف (۵) نماینده بلاک ترقیخواهان در دوما سپرد. این حادثه در تاریخ روسیه انقلاب بورژوادموکراتیک فبروری مسمی است. به دنبال برکناری تزار در کنار مجلس دوما نهاد موازی دیگری به نام کنگره سراسری شوراهای نماینده گان عرض اندام کرد. در ارتش نیز کمیته های سربازان بوجود آمدند.

رژیم عوض شد اما تشنج بر جا بود. مجلس دوما تصمیم اتخاذ نمود تا به مقصد گزینش حکومت جدید، انتخابات پارلمانی را در پائیز همانسال برگزار نماید که ادامه تشنج به این تصمیم فرصت اجرا نداد. نخست وزیر گریگوری لفوف بعد از تلاش جنرال کورنیلوف (۶) فرمانده نیرو های نظامی پتروگراد به قصد انجام کودتا در ماه جولای ۱۹۱۷ از سمت اش کنار رفت و الکساندر کرنسکی (۷) وزیر عدلیه، اداره حکومت را بدوش گرفت. جنرال کورنیلوف به دلیل خصومت آشکار نسبت به بلشویک ها و اصرار بر سرکوب آنها، عنصری که مشخصه آن کرنسکی را نیز متمایل می

ساخت، در پست فرمانده کل ارتش تقرر یافت. جنرال گریگوری کورنیلوف به گواهی تاریخ نظامی روسیه انسان ماجراجو، خودخواه، مستبد و در میان افسران و سربازان منفور و بدنام بود.

مبارزه قدرت در دو استقامت: میان کرنسکی و کورنیلوف در درون حکومت از یکسو، کرنسکی - مجلس دوما و کنگره شوراها از سوی دیگر در حالیکه جنگ نیز بیداد می کرد در واقعیت سبب پیدایش خلی قدرت و ظهور انارشیی تمام عیار گردید. کنگره شوراها در آغاز کار حکومت موقت عمدتاً در اختیار منشویک ها قرار داشت. بلشویک ها دارای ۱۳ در صد نماینده گی بودند اما کودتای نافرجام جولای و از پی آن تشدید فشار بر بلشویک ها تناسب نیروها را خلاف آنچه کرنسکی می خواست بسود بلشویک ها تغییر داد چون اغلب منشویک ها در سردرگمی ناشی از آشفته گی وضع فرو رفته، کنگره را ترک گفتند. در فاصله بین ماه های جولای و اکتوبر ۱۹۱۷، شمار نماینده گان بلشویک ها در کنگره در حالی که رهبری حزب به دلیل پیگرد در اخفای کامل بسر می برد، به ۶۰ در صد ارتقا کرد و سمتدهی کار کنگره را به عهده گرفت زیرا پایگاه مردمی آنها گسترش می یافت.

جو سیاسی نهایت آلوده و ناکاره گی حکومت موقت امید مردم را برای بیرونرفت از تشنج و برقراری ثبات به یأس مبدل می کرد. سربازان در جبهات جنگ روحیه خود را از دست داده به فرار جمعی توسل می جستند. این امر باعث می گردید تا با گذشت هر روز به تعداد کمیته های سربازان در ارتش افزوده شود.

مردم که از سلطه انارشی و نبود نظم اجتماعی بجان آمده و بی صبرانه در انتظار یک تحول بنیادی بودند تنها نیروی قادر به تعمیم چنین مأمول را در وجود بلشویک ها می دیدند. کارگران دسته دسته در کمیته های کارگری انسجام می یافتند، دهقانان به کمیته های دهقانی می پیوستند و کمیته های سربازان فرماندهان را سلب صلاحیت کرده اداره واحد های ارتش را خود بدوش می گرفتند. در ماه های اخیر پیش از اکتوبر نه تنها کنگره شوراها بلکه کمیته های کارگران، دهقانان و سربازان در حمایت از بلشویک ها بر خاسته عنان تصمیمگیری را به آنان سپردند.

رهبری حزب بلشویک بعد از آنکه حکومت موقت، افتاده در گرداب عطالت و بطالت از مطالبه کنگره شوراها مبنی بر انتقال قدرت به شوراها به تکرار ابا می ورزید و افزون بر آن به پیگرد و

سرکوب بلشویک ها نیز ادامه می داد زمان را برای قیام که در تزیس های اپریل لینین پیشبینی گردیده بود فرا رسیده پنداشته سازماندهی عملی آنرا در دستور روز قرار داد.

بتاریخ ۲۵ اکتوبر، کمیته های مسلح کارگران به اشتراک سربازان زیر رهنمائی بلشویک ها ساختار ها و ادارات دولتی را بدون مقاومت محسوس به تصرف درآوردند و در شب ۲۶ اکتوبر مقرر حکومت - کاخ زمستانی اشغال گردید. همان شب پایان موجودیت حکومت موقت و پیروزی انقلاب اکتوبر در دومین کنگرهء سراسری شوراهای بوسیلهء لینین اعلان گردید. آنچه فردای آن و "ده روز" دیگر رخ داد "دنیا را لرزاند". زحمتکشان سراسر روسیه از پیروزی انقلاب اکتوبر قاطعانه حمایت نمودند.

انقلاب اکتوبر نه تنها یک عمل غافلگیر کننده نبود بلکه حاصل سالها پیکار و مبارزهء خستگی ناپذیر زحمتکشان و نیروهای مترقی روس و نیاز جامعهء روسیه بود که سرانجام پیروز شد. دانیل بن سعید نویسنده و ژورنالیست فرانسوی در این رابطه می نگارد: "اگر منظور از انقلاب خیزش تحویلیست که از پائین یعنی از آرمان های ژرف توده ها مایه می گیرد و نه تحقق یک برنامهء آنچنانی که فرآوردهء ذهن مجموعهء از نخبگان باشد، شکی نیست که انقلاب روسیه به معنی کامل کلمه انقلاب است". (۸)

مارک فرو مورخ فرانسوی ضمن بررسی حوادث اکتوبر بر "واژگونگی جهان" تاکید می کند، "واژگونی ای که تا این حد خصلتنامای یک انقلاب اصیل است" و ادامه می دهد: "آنجا که در بندر اودسا، دانشجویان برنامهء جدید تاریخ را به استادان دیکته می کردند؛ در پتروگراد، کارگران کارفرمایان را مجبور می کردند تا حقوق جدید کارگری را بیاموزند؛ در ارتش، سربازان قاضی عسکر را به جلسات خود دعوت می کردند تا او معنای جدیدی به زنده گی خود بدهد. در برخی مدارس کودکان حق خویش را برای یاد گیری بکس مطالبه می کردند تا بدین وسیله بزرگترها را وادار کنند به حرفشان گوش بدهند و به آنان احترام بگذارند". (۹)

در نتیجه ای انقلاب اکتوبر برای نخستین بار در یک جامعهء طبقاتی، طبقات محروم، تهیدست و استثمار شونده در پهناورترین کشور جهان سهم دار اصلی قدرت سیاسی گردیدند. تشکیل حکومت با شرکت وسیع توده های کار و زحمت، انتقال مالکیت بر وسایل تولید به کارگران، اعطای زمین به دهقانان، اعلام تساوی حقوق مردان و زنان، دسترسی کامل فرزندان زحمتکشان به آموزش و

تربیت و استقرار معارف مردمی، پذیرش حق تعیین سرنوشت برای ملیت های تحت ستم رژیم تزاری و آغاز بسا دگرگونی های عمیق اجتماعی دیگر، نشانه های از تحولات بزرگی بودند که بشریت از پیدایش جامعه طبقاتی تا آنزمان نظیرش را ندیده بود.

تاثیر انقلاب اکتوبر در محدوده جغرافیائی روسیه محصور نمانده خیلی فراتر از مرزها رفت و افق جدیدی را برای رهای انسان از ظلم و استثمار گشود. جنبش های کارگری کشور های سرماییداری انسجام و تحرک نوین یافته به نیروهای مطرح و قابل محاسبه در حیات سیاسی کشور های مربوط مبدل گشتند. احزاب کارگری و سایر نیروهای چپ اروپائی در سالهای پیش از جنگ جهانی دوم فرکسیون های نیرومندی را در پارلمان های کشور های اروپائی تشکیل دادند. باد پائیزی اکتوبر راه آسیا، افریقا و امریکای لاتین را پیش گرفت و به جنبش های آزادیبخش آن قاره ها روح و قوت تازه بخشید. انقلاب اکتوبر، بی اثر بر اوضاع سیاسی آنوقت افغانستان نیز نبود. گرایش های ترقیخواهانه قبل از استقلال و بعد از آن در میان حلقات روشنفکر دربار، ایجاد تشکل های روشنفکری سالهای پنجاه و در نهایت تاسیس حزب دموکراتیک خلق افغانستان و دیگر سازمان های چپ همه از آرمان های انقلاب اکتوبر الهام گرفتند.

## **انقلاب اکتوبر چه نوع انقلابی بود و چه سیری اختیار کرد؟:**

انقلاب اکتوبر با وجود همه دست آورد های مشهود، جنبه های مثبت و اثرات گسترده جهانی، در زنجیری از ضعف ها و کمبودی ها بند افتاد که به تدریج سد راه تکاملش گردید، حاصل ناپخته اش را موریهانه وار خورد و سرانجام زمینه شکست اش را فراهم کرد. همانقدر که پیروزی انقلاب اکتوبر و تولد کشور اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در قلمرو امپراتوری روسیه، تاثیرات ژرفی بر جریان تمام رویداد های سیاسی سده بیستم گذاشت به همان اندازه فروپاشی دولت شوروی ضربه سنگینی بر جنبش جهانی کارگری، چپ و دادخواه وارد آورده اندیشه و پراتیک چپ را در کل دچار آشفته گی ساخت تا آنجا که بلندگویان دنیای سرمایه باده سر کشیدند و سرماییداری را پایان تاریخ خواندند.

پرسش اساسی این است: انقلاب اکتوبر بدون شک یک قیام سیاسی - اجتماعی گسترده توده ای و در سرشت خود یک انقلاب توده ای بود ولی آیا از نظر مارکسیزم یک انقلاب سوسیالیستی

بود؟ آیا سوسیالیزمی که در اتحاد شوروی شکل گرفت، بمثابة یک الگوی بی بدیل انکشاف کرد و ایده و عمل سوسیالیستی را در انحصار خود در آورد آنچه بود که پایه گذاران سوسیالیزم علمی در نظر داشتند؟ به اصل مرجع مراجعه می گردد. مارکس سوسیالیزم را محصول رشد موزون سرمایداری و پدیده به میان آمده از بطن سرمایداری پیشرفته و تکامل یافته می دانست. تفکری که "گویا انقلاب جامعه نوینی را بوجود می آورد" از نظر مارکس درست نبود. او تاکید می ورزید که "جامعه نوین بصورت نطفه ای در بطن جامعه سرمایداری رشد یافته است و صرفاً بر اثر عمل نیرومند انقلاب تولد می شود و رشد می کند". (۱۰)

چگونگی پیدایش سرمایداری در روسیه حاکی از آنست که پتر کبیر در سده هفدهم هنگامیکه فیودالی و شبه فیودالی دارای مشخصات آسیائی در جامعه حاکم بود، سیاست اصلاحات را در چارچوب یک نظام مطلقه روی دست گرفت و سعی نمود تا با تشدید وابستگی دهقانان و امکانات مالی و نیروی کار آنها به اعمار شهرها، کانالیزاسیون، بندرها، سیستم مواصلاتی، استخراج معادن و برپائی مانوفکتورها بپردازد. اخلاف او این پروسه را طوری ادامه دادند که سرعت و کیفیت روند صنعتی شدن روسیه در ردیف کشورهای غربی انکشاف نکرد. صنعتی شدن انگلستان از سال ۱۷۸۰، فرانسه از سال ۱۸۳۰، آلمان از سال ۱۸۴۸ و همینطور ایالات متحده آمریکا این کشورها را در حالی به جلو برد که روسیه نسبت پائین بودن سطح تولید هنوز در نیمه راه دست و پا می زد. دولت تزاری در چنین حالت چاره دیگری جز ارتقای سطح تولید از راه صنعتی سازی اجباری نمی دید. سیاست صنعتی سازی اجباری تناقض های را در خود حمل می کرد که باعث عدم رشد متعادل اقتصاد می گردید زیرا از یک جانب اشکال نسبتاً رشد یافته مناسبات سرمایداری متناسب با شرایط آنزمان در جامعه ظهور کرد، از جانب دیگر چون پیش شرط های اصلی اقتصادی - اجتماعی لازم موجود نبود موجب تشدید عقب مانده گی آن بخشی از جامعه می شد که منبع مالی این روند را تامین می کرد یعنی کشاورزان. کشاورزان منبع تامین مالی ماشین آلات صنعتی بودند اما خود از آن نفعی نمی بردند. ماشین آلات تولید شده توانائی رقابت با محصولات کشورهای غربی را نیز نداشتند. صنعتی سازی اجباری باعث رکود اقتصادی گردیده و به ضرر کارگران و دهقانان انجامید، در نتیجه طبقه کارگر گسترش نیافت و سرمایداری از محدوده چند شهر بنا یافته در سده های ۱۸ و ۱۹ بیرون نرفت.



جامعه روسیه در سال ۱۹۱۷ در مراحل آغازین انکشاف سرمایداری قرار داشت، سرمایداری که صرفاً در شهرها ظهور یافته بود. در آنوقت از تمام جمعیت کشور تنها ۱۸ درصد آنرا شهرنشینان تشکیل می دادند، ۸۲ درصد دیگر یعنی اکثریت عظیم مردم در قید فیودالیزم روستائی زیست می کردند. طبق آموزش مارکسیزم، تولد سوسیالیزم از درون چنین تناسبی مقدور نبود. حتی در اواخر دهه سوم هنگامیکه حزب کمونیست اتحاد شوروی اعمار موفقانه پایه های جامعه سوسیالیستی را خبر داد، ۵۶ درصد جمعیت هنوز در روستاها بسر می بردند.

همان طبقه کارگر جوان روسیه که بنا بر ضرورت دگرگونسازی شرایط طاقت فرسای حاکم و تحقق تحولات بنیادی، در انقلاب اکتوبر سهم گرفت قادر به اعجاز سوسیالیزم نبود. مارکس در کتاب "جنگ داخلی در فرانسه" می نویسد: "طبقه کارگر از کمون انتظار معجزه نداشت. این طبقه هیچ ناکجا آباد ساخته و پرداخته ای که بخواهد آن (معجزه - ن) را به ضرب و زور فرمانی صادر شده از مرجع خلق مستقر سازد ندارد. این طبقه می داند که برای تحقق بخشیدن به رهائی خودش و همراه با آن تحقق بخشیدن به این شکل عالی تر زندگانی اجتماعی که تمامی حرکت جامعه کنونی به اقتضای ساخت اقتصادی خویش به نحوی اجتناب ناپذیر به سمت آن پیش می رود ناگزیر است دوران طولانی از مبارزه را پشت سر بگذارد که طی آن از راه رشته ای از فرایندهای تاریخی، شرایط و اوضاع و احوال حاکم بر جوامع و خود آدمیان یکسره دگرگون خواهد شد. هدف طبقه کارگر تحقق بخشیدن به آرمان کمال مطلوب نیست، بلکه هدف وی فقط رها کردن عناصر از جامعه نوینی است که نطفه آن در بطن همین جامعه کهن بورژوازی که در حال فرو ریختن است نهفته است." (۱۱)

سوسیالیزم شوروی نه از بطن سرمایداری پیشرفته، آنگونه که مارکس می پنداشت بلکه در شرایط دیگری و با ویژه گی های دیگری عرض وجود کرد. دولت شوروی در شرایطی پا به عرصه وجود گذاشت که پایگاه اجتماعی آن در ضمن وسیع بودن، تنگ نیز بود چون از یکسو اتحاد کارگران و دهقانان یعنی اکثریت توده های جامعه را در کنار داشت اما از سوی دیگر طبقه کارگر، اقلیت اجتماعی را می ساخت که آنهم ظرفیت سازنده گی خود را در جنگ های داخلی از دست داد و تضعیف یافت. لذا سوسیالیزم شوروی از بطن جنگ، تجاوز کشورهای امپریالیستی، بحران شدید اقتصادی و قحطی سراسری؛ در حقیقت از بطن بحران و خشونت بیرون آمد.

روسیه ای بحران زده و فاقد مناسبات اجتماعی سرمایه‌داری تکامل یافته طبق دیدگاه ماتریالیسم تاریخی و درس های مارکسیسم، از فرصت اوبژیکتیوی طرح و در دستور روز قرار دادن اعمار جامعه سوسیالیستی خیلی ها فاصله داشت و آنچنانیکه تجربه نشان داد اعمار سوسیالیسم پیروزمندانه تحقق نمی یافت ولی زمینه اعمار یک جامعه نظم و عدل، جامعه ای که می توانست ماهیتاً از وهلهء ماقبل اکتوبر کاملاً متفاوت و بر بنیاد منافع اکثریت مردم استوار باشد و توانمندی استحکام و تداوم حیات نیز کسب کند عملاً موجود بود به شرط آنکه در تار و پود شمه ها و کلیشه های ماورا جامعه ای نمی پیچید و با نواندیشی، ابتکار و برنامه های انطباقی از مرحلهء آموزش و کورهء آزمایش می گذشت.

تسلط اراده منشی و ذهنی گرائی روشنفکری انقلابیون رده های رهبری بر سرنوشت حزب و توده های زحمتکش از عواملی بود که سیر رویداد های بعد از انقلاب را به انحراف کشانید. این فاکتور بر کل پروسهء برنامه گذاری و اجرای وظایف حکومت انقلابی نوبنیاد تاثیرات منفی گذاشته و سبب شد تا حزب بلشویک تدریجاً جایگاه خود را به مثابهء رهنمای معنوی و مرجع الهام توده ها ترک نموده به ستاد دستور و فرمان مبدل شود. در نتیجه به جای مشارکت توده ای در تصمیمگیری های سیاسی، تمرکز قدرت حزبی تبارز یافت؛ حزب از طبقهء کارگر و توده ها فاصله گرفت و پیدایش یک سیستم نومنکلاتوری یا ساختار قدرت مند بیروکراتیک را وسیله گردید.

رهبران حزب بلشویک روند شکل یابی مبانی تیوریک مبارزات خود انگیختهء کارگری و پروسهء عملی مبارزات را دو پدیدهء جدا از هم دانسته اولی را دست آورد مستقل ذهن روشنفکران انقلابی تلقی می نمودند. به قول پروفیسور دوکتور مارسل فندر لیندن جامعه شناس، مورخ و پژوهشگر جنبش بین المللی کارگری از کشور هالند، لینین "برای طبقهء کارگر هیچ امکانی نمی دید که بتواند از حوزهء تولید به نظرات سیاسی در مورد جامعه برسد. بنا بر این سوسیالیسم علمی می بایستی توسط روشنفکران انقلابی از خارج بداخل کارگران برده شود. به اعتقاد او بورژوازی و سوسیال دموکراسی بر سر محتوای آگاهی طبقهء کارگر در گیر جنگ اند". (۱۲) نتیجه از این نظر چنان است که اگر بورژوازی در امر تصاحب آگاهی طبقهء کارگر پیروز شود، طبقهء کارگر بورژوامآب می گردد. اگر حکومت کارگری بر سر اقتدار باشد، چون خود کارگر را فرصت رسیدن به اظهار نظر سیاسی و نهایتاً شرکت در تدابیر سیاسی نیست حفره را باید حزب بپوشاند. اینجاست که بیروکراسی مبداء بروز می یابد.

در همان مراحل اولیه پیروزی انقلاب، دیدگاه های انتقادی روشنی در باره ریشه یابی گرایش های کجروانه در رهبری حزب بلشویک بوسیله شماری از رهبران جنبش بین المللی کارگری ارائه گردیدند که واکنش اصولی را از جانب بلشویک ها بر نه انگیختند.

روزا لوکزامبورگ یکی از رهبران برجسته جنبش کارگری اروپا در کتاب "انقلاب روسیه" (۱۳) جنبه های گوناگون انقلاب اکتوبر را به تحلیل گرفته نظریات در خور توجهی پیشکش نموده است. لوکزامبورگ در حالیکه یکی از حامیان پرشور و آتشین انقلاب اکتوبر بود ضعف های آن بویژه خلا های موجود در درک رهبران حزب بلشویک منجمله لینین و تروتسکی (۱۴) در مورد دولت کارگری، رابطه آن با آزادی و دموکراسی و نقش طبقه کارگر و توده های زحمتکش در سوسیالیسم را به تحلیل گرفت و شیوه های برنامه ریزی و اجرای اقدامات آنها را مورد بررسی قرار داد. او به گونه مثال انحلال مجلس موسسان (کنگره سراسری شوراها) (۱۵) توسط بلشویک ها را انتقاد کرده می نویسد: "این یک واقعیت است که روحیه توده ها، سطح مبارزه، مطالبات آنها تغیر و تعالی یافته به نقطه اوج جدیدی رسیده است که خود را در تغیر انقلابی نظام منعکس می سازد. اما درست به همین دلیل بلشویک ها باید با انحلال مجلس موسسان قدیم که در فاصله دو انقلاب شکل گرفته و منعکس کننده تعادل قوا در دوره قبل از انقلاب اکتوبر بود، فراخوان انتخابات برای مجلس موسسان جدید را می دادند".

مجلس موسسان دو ماه و اندی بعد از دومین اجلاس خویش در شب ۲۶ اکتوبر ۱۹۱۷ و اعلام پیروزی انقلاب اکتوبر منحل گردیده اختیارات آن به شورای انتصابی تازه تاسیس یافته کمیسار های مردمی به رهبری لینین محول گردید.

روزا لوکزامبورگ (۱۶) حین تاکید بر فراخواندن مجلس موسسانی که "از دل روسیه جدید سر بر آورده و نگاه به جلو دارد" می گوید: "تروتسکی بر عکس از این تجربه نتیجه معکوسی اتخاذ کرده و ناکار آمد بودن هر نوع نماینده گی مردمی (نماینده گی انتخابی) را که زاده انتخابات عمومی توده ای در دوران انقلاب است . . . مطرح می سازد . . . در نظر تروتسکی مفهوم جامد و کلیشه ای از نهاد های نماینده گی مبنای داوری قرار گرفته که با تجارب تاریخی دوره های انقلابی در تناقض است". او به تساوی حق رای برای همه آنگونه که حکومت شوروی تدوین کرده بود اشاره نموده می افزاید: "روشن نیست که چه اهمیت عملی به حق رای عمومی داده شده است.

انتقاد لینین و تروتسکی از نهاد های دموکراتیک نشان می دهد که آنها نماینده گی مردمی بر اساس حق رای عمومی را رد کرده می خواهند مینا را تنها بر شوراها قرار دهند. حال روشن نیست که چرا نظام حق رای عمومی طراحی شده است و همچنین برای ما روشن نیست که آیا این حق رای اصولاً به اجرا نهاده شده است یا نه زیرا تا اکنون هیچگونه انتخاباتی بر پایه نماینده گی مردم انجام نشده است."

شورا های مورد نظر حزب بلشویک - قدرت شوراها، مشمول نهاد های بودند که نماینده گی کارگران، دهقانان و افراد دارای اشتغال را در بر می گرفتند. اقشار مرفه، متوسط شهری و جمع کثیر بیکاران ناشی از بحران شدید اقتصادی آن دوران شامل این کتگوری نمی شدند. چنین برخورد با قبول اصل "حق رای عمومی" مغایرت داشت.

لوکزامبورگ نظر لینین را بر اینکه، "کسب قدرت سیاسی دولت سوسیالیستی را بوجود می آورد" و تفکر تروتسکی را: "از برکت مبارزه آشکار و مستقیم برای قدرت دولتی توده های زحمتکش در کوتاه ترین زمان تجربه سیاسی قابل توجهی انباشته و به سرعت از مرحله ای به مرحله دیگری از تکامل دست می یابند" نقد نموده جای فراهم آوری فضای آزاد و سالم سیاسی برای تربیت توده های وسیع مردم را در این نظریات خالی می بیند. او در حالیکه به اهمیت حیاتی آزادی های سیاسی برای کسب آگاهی و تربیت توده های مردم تاکید می نماید می افزاید: "فواره تجربه سیاسی و سرچشمه تعالی در حال عروج توده های مردم از طریق سرکوب فضای سیاسی مسدود می شود" و ادامه می دهد: "تیوری لینین و تروتسکی در باره دولت کارگری بر این فرضیه ضمنی نهفته است که گویا برای دگرگونی سوسیالیستی فورمول های حاضر و آماده ای در جیب حزب انقلابی وجود دارد که تنها لازم است با پشت کار و انرژی تمام در عمل به اجرا نهاده شود. اما بدبختانه یا خوشبختانه مسئله به این شکل نیست. سوسیالیزم از نقطه نظر اقتصادی، اجتماعی و حقوقی نظامی است که بطور کامل در پشت ابر های آینده پنهان شده است. آنچه ما به عنوان یک حزب در برنامه مان داریم چیزی نیست جز خطوط رهنمائی که جهت عمومی حرکت را نشان داده و بیشتر خصلت نفی دارد تا اثباتی."

در مورد تفکرات لینین نظریات متنوعی وجود دارند. چپ سنتی تا هنوز هر گونه نظریه انتقادی پیرامون برداشت لینین از تکامل جامعه و رسیدن به سوسیالیزم را که بعد از انقلاب اکتوبر

جمع‌بندی گردید و در ابتدا از جانب ستالین و تروتسکی به عنوان لینینیزم به حیث یک آموزش مطرح و بعد هم‌ردیف مارکسیزم شد، انحراف از مارکسیزم تلقی کرده با آن شدیداً مخالفت می‌ورزد اما فراوان اندیشمندان چپ معاصر، لینینیزم را با عدم رد آن در کلیت، انتقادی نگریسته پنداشت یکسان منزلت محتوایی آنرا با اندیشه‌های مارکس مستلزم بازنگری می‌دانند.

به عقیدهٔ پروفیسور دکتور مارسل فن‌در لینگن، لینینیزم ضرورت بستر تاریخی روسیه بوده با مارکسیزم تناقض‌های دارد. دکتور لینگن می‌نویسد: "نگرش لینین به تاریخ به عنوان یک روند خط خود را به این شکل نشان می‌دهد که او تحلیل اقتصادی مارکس در کتاب "سرمایه" را همچون وقایع نگاری سرمایه‌داری می‌فهمد: مراحل را که مارکس از لحاظ منطقی از یکدیگر تفکیک می‌کند (تولید ساده کالائی باز تولید گسترده یافته و غیره) به اشتباه به عنوان مراحل تاریخی می‌پندارد که در واقعیت بطور ضروری یکی پس از دیگری می‌آیند. این موضوع به ذهن لینین خطور نمی‌کند که این مراحل ممکن است در یک کشور بطور همزمان وجود داشته باشند و آنهم آنطور که در واقع نیز وجود دارند. . . . از آنجائی که او مراحل منطقی تحلیل مارکس را به عنوان دوره‌های تاریخی واقعی می‌پنداشت نتوانست دریابد که روسیه آمیختهٔ رنگارنگ و گسترده از اشکال اقتصادی در حال گذار بین شیوه‌های قدیم پیشاسرمایه‌داری و شیوه‌های نوپای سرمایه‌داری است. سرانجام به نتیجه رسید که شیوه تولید سرمایه‌داری از زمان رهائی دهقانان در سال ۱۸۶۱ (لغو سیستم سرواژ - ن) در روسیه وجود داشته است. او بیش از نیمی از جمعیت ۱۲۶،۶ میلیونی روسیه، یعنی ۶۳،۷ میلیون نفر را به عنوان کارگر یا نیمه کارگر ارزیابی کرد. جمع‌بندی لینین این بود که روسیه مدت‌ها قبل از ۱۹۱۴ کشور سرمایه‌داری بوده است. برای هرکسی که تا اندازه‌ای با تاریخ اقتصادی آشنائی دارد روشن است که این، تصویر کاملاً غلطی از مناسبات اجتماعی واقعی روسیه می‌باشد." (۱۷)

لنین برای شرایط روسیه اندیشه آفرید که در مقام مکتب نتوانست از آزمون تجربه و حیات، حتی در خود آن کشور پیروزمندان بدر آید پس بیجا نیست این پرسش مطرح گردد که آیا لینینیزم بدون حلاجی، پژوهش همه جانبه و دریافت عناصر مثبت و منفی آن، برای کشور‌های دیگر و در شرایط کنونی بویژه برای چپ معاصر الگوی مناسبی است؟

بعد از لنین؛ ستالین و تروتسکی نقش آفرینان عمده رخداد های اکتوبر بودند. ستالین و پدیده ستالینیزم از آغاز دهه نخست انقلاب و در تمام مراحل تکامل قدرت شوراها تا فروپاشی آن و سالهای طولانی زنده گی و فعالیت احزاب کمونیست و کارگری کشور های دیگر، بر جریان حوادث سایه افکنده همه ای این مجموعه را به قهقرا سوق داد و اثرات زیانباری بر جا گذاشت که جنبش بین المللی کارگری و چپ جهانی تا اکنون از پیامد های آن متأثر اند و مایه برچسپ های خصمانه و غرضمندانه واعظان حقانیت و فنا ناپذیری نظام سرمایه داری می گردند. حتی "چیپ" های افغانی بدون درک واقعی موضوع، تیوری و پراتیک چپ را میراث از کار افتاده آن دوران و یک امر باطل می شمارند. ستالینیزم در جناح چپ سیاست به رسم سمبول و معرف افراط گرایی، دیکتاتوری، خشونت و سرکوب شناخته شده است. پرداخت بیشتر به این مسئله درین نگارش نمیگنجد چون فراوان گفته و نگاشته اند و اما تروتسکی و تروتسکیزم:

لیو تروتسکی (براونشتاین) از همان آوان جوانی سیاسی خود با دو ویژه گی به کمال بلاغت رسید یعنی برتری طلبی و نبود ثبات فکری. او همیشه سعی داشت پیشتاز مجالس باشد اما هیچگاه به پایداری فکری دست نیافت. در سال ۱۹۰۲ به دعوت لنین به لندن رفت و با او می زیست و در سال ۱۹۰۳ در دومین کنگره حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه شرکت ورزید. در کنگره مخالفت با لنین را پیشه کرد و در انشعاب حزب سهم گرفت، همینکه هر دو جناح بلشویک ها و منشویک ها صفبندی گردیدند به منشویک ها پیوست. از آن ببعد همانگونه که همیشه رخت سفر در کمر داشت و از کشوری به کشوری یا تبعید می شد یا مهاجرت می کرد خانه حزبی خود را نیز پیوسته عوض می نمود. از پائیز سال ۱۹۰۳ تا پائیز سال ۱۹۱۷ بین بلشویک ها، منشویک ها و سنتریست ها دوامدار در رفت و آمد بود، گاهی بلشویک می شد، گاهی منشویک، بعضاً از هردو بدش می آمد و می رفت کنار سنتریست ها. گاهی از ریفورم های دموکراتیک حمایت می کرد و گاهی هم از دیکتاتوری پرولتاریا. بعد از بازگشت از نیویارک به روسیه در می ۱۹۱۷ در ابتدا جانب حزب سنتریست ها را گرفت ولی در آستانه اکتوبر که باد تحول در حال وزیدن بود و بلشویک ها پیشاپیش آن، از سایرین برید و بار دیگر جامه بلشویزم به تن کرد. تروتسکی در کمترین زمان توانست اعتماد لنین را کمائی کند و به حیث شخص با اهمیت در مرکز حوادث روز قرار گیرد. او قیام مسلحانه پتروگراد را موفقانه سازمان داد و به انجام رسانید. متصل با پیروزی انقلاب کمیسار مردمی در امور خارجی منصب یافت و ماموریت رهبری

هیئت حکومت جدید را در مذاکرات صلح عهده دار شد. مذاکرات را نه چندان پیروزمندانه برای جانب روسیه در سال ۱۹۱۸ پایان رساند و از سمت کمیسار مردمی در امور خارجی کنار رفت. متعاقباً مامور تشکیل ارتش سرخ کارگری - دهقانی گردید که برجستگی خاصی در این وظیفه نیز تبارز نداد و در سال ۱۹۲۲ سبکدوش و به وظایف دیگر استخدام شد. تروتسکی که از موقف خود در سلسله مراتب دولتی ناراضی بود، حمایت حضوری لینین را به دلیل مرضی او نیز دیگر با خود نداشت و به تدریج ستالین را در حال توسعه صلاحیت و قدرت می دید به مخالفت آشکار و ایجاد حلقات هواخواه در حزب برای مقابله با ستالین دست یازید و تا زمان اخراجش از بیروی سیاسی و بعد حزب سرگرم همین جنجال بود. او رفت ولی گرایشی به نام تروتسکیزم به میراث ماند.

اصطلاح تروتسکیزم در دهه سی به حیث سمبول بغاوت و بهانه سرکوب توسط اطرافیان ستالین کاربرد یافت و در درازنای زمان هواخواهانی را در خود متشکل ساخت و به آنها در جنبش جهانی چپ خاصاً در دهه های اخیر پوشش فکری داد. مبدل ساختن تروتسکیزم به یک خط فکری، تلاشی به قصد تبرئه او از مسئولیت انکشاف قدرت دولتی در روسیه شوروی بیش نیست. مخالفت تروتسکی برای تصحیح نظام و سمت دهی اصولی رشد جامعه در روشنائی مارکسیزم نبود زیرا سهم او به عنوان عضو بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب، تیوریسن حزبی و عضو بلند پایه حکومت در تسوید، تصویب و اجرای بیشترین دساتیر حزبی - دولتی در ۹ سال اول انقلاب یعنی در حقیقت در پیریزی و قوام پایه های حاکمیت شوروی کاملاً عیان است. اختلاف اصولی باعث جدائی راه می گردد، او اگر سیر انقلاب را نه آنگونه می دید که خود می پنداشت، می توانست مانند گذشته راه جدا کند و برای ثبوت حقانیت دیدگاه هایش طرق مبارزه اصولی را پیش گیرد ولی او چنین نکرد بلکه درگیری قدرت با ستالین را تا آنجا ادامه داد که عرصه را باخت و در سال ۱۹۲۶ از صحنه قدرت خارج ساخته شد. هواخواهان تروتسکی، دهه بیست را (حضور او در قدرت) سال های اعتلا و دهه سی را سال های سیاه می نامند در حالیکه کجروی ها در همان آغاز سال های بیست جوانه زدند و در سال های سی به اوج رسیدند. اگر به اقتصاد جامعه توجه به عمل آید، دولت شوروی در سال های سی توانست به پیشرفت های نایل آید که جرئت اعلام "اعمار موفقانه اساسات جامعه سوسیالیستی" را نماید. چگونه فردی که در شکل گیری یک پروسه سیاسی سهم، وزنه و نقش مشهود دارد از مسئولیت پیامد های آن مبرا می گردد.

تروتسکی در سال ۱۹۳۶ حین اقامت در ناروی، به نگارش کتاب "انقلابی که دستخوش خیانت شد" اقدام کرد. (۱۸) محتوای کتاب نفرت عمیق او نسبت به ستالین، سردرگمی ناشی از شکست و فقدان راه بیرونرفت از ناامیدی و بن بست خودی را که ارایهء تحلیل واقعبینانه از وضعیت و پیشکش نمودن طرح های هوشیارانه را برای او دشوار می ساخت، بازگو می کند. او در کتابش، همزمان دیروز، همشهریان و مخالفین نظیر منشویک ها، اس ارها و وابسته گان سایر احزاب را که دیگر در حقیقت وجود خارجی در جامعهء شوروی نداشتند به قیام علیه دولت یعنی کودتای دولتی علیه ستالین فرا می خواند و نام آنرا انقلاب سیاسی می گذارد. اندکترین دانش سیاسی کافی بود تا دانسته شود که چنین فراخوان ها در آنزمان هیچگونه مجرای تحقق نداشتند. کتاب تروتسکی در سال ۱۹۳۷ بدست ستالین رسید، آتش جنونش را شعله ور ساخت و به وارد آوردن آخرین ضربات بر آنچه که او "موجودات پلید" می نامید بیشتر تحریکش کرد و به این صورت مرحلهء سرکوب پیش از آغاز جنگ کبیر میهنی (۱۹۴۱ - ۱۹۴۵) تشدید و در فاصلهء کوتاه زمانی یکجا با زنده گی تروتسکی پایان یافت.

زنده گی نامهء سیاسی تروتسکی به وضاحت گواهی می دهد که طرز تفکر او در مراحل مختلف حیاتش آنقدر پراکنده و در سمت های گوناگون پاشان است که جمعبندی آنرا در یک خط معین فکری ناممکن می سازد چه رسد به اینکه از آن مکتبی درست کرد و تروتسکیزم نامید.

سایر رهبران برجستهء حزب بلشویک مانند بوخارین (۱۹)، کامینف (۲۰)، زیناویف (۲۱)، ریکوف (۲۲)، تومسکی (۲۳) و شمار دیگر، دشواری ها و فراز فرود های مبارزهء سیاسی را سال ها بر دوش کشیده هر کدام به نحوی نقش مهمی در تدوین خطوط اندیشه ای، توسعه و استحکام ساختاری حزب در مرحلهء پیش از انقلاب ایفا نمودند ولی بعد از انقلاب همینکه زمان عمل انقلابی فرا رسید همه در چنگ جنگ قدرت میان ستالین و تروتسکی گیر افتاده بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب بلشویک را در حقیقت به صحنهء کشاکش دو معتاد اقتدار مبدل ساختند و در نهایت خود قربانی شدند. آنها از ستالین تعرفهء کشتارگاه گرفتند و رهسپار مرگ گردیدند.

ستالین، تروتسکی، بوخارین، کامینف، زیناویف، ریکوف، تومسکی، دیرژینسکی، کیروف، بیریا...- اینها بودند گارد روشنفکران انقلابی لینین که باید بداخل کارگران و توده های زحمتکش می رفتند و درس علم انقلاب می دادند. انقلاب اکتوبر از همان آغاز با موانع خاردار فراوانی منجمله کش و



گیر های درونی دست اندر کاران حزبی روبرو گردید که راستای حاصل دهی آنرا کج و پیچ دار می ساخت. واقعاً معجزه می بود اگر آنچه در روزهای اکتوبر اتفاق افتاد پیروزمندانه پایان می یافت.

به ارتباط اشتباهات بروز یافته در پروسه به اجراگذاری برنامه های انقلاب اکتوبر، جنبهء روانشناسانهء این معضله نیز دارای اهمیت بوده پرداخت گذرا به آن خالی از فایده نیست.

روانشناسان را پندار بر آنست که جهات منفی سرشت انسانی مانند عطش مهار نشدنی تعمیل قدرت در مظاهر گوناگونی از جمله اشتیاق به کرسی نشانیدن سعادت توده ها حتی برخلاف خواست آنان، نهفته است. انسان های دارای اینگونه ضمیر و روان چون گمان صحت کردارشان در آنها القا شده و خود را در موضع حق می بینند برای تطبیق اراده در قالب شابلون های خود خلق کرده چنان مصمم اند و تا آنجا به جلو می روند که از کارگیری مدش ترین شیوه های اعمال خشونت ابا نمی ورزند. ستالین هزاران را به کشتارگاه و میلیون ها را به گولاگ (۲۴) فرستاد تا برای بقیه "سعادت سوسیالیستی" به ارمغان آورد.

در بارهء رابطهء ویژه گی های روانی لینین با اعمال قدرت به مشکل می توان داوری کرد زیرا دیری از انقلاب اکتوبر نگذشت که در بستر ناجوری افتاد و متعاقباً دنیا را وداع گفت اما ستالین، تروتسکی، دیرژنسکی، خروسچوف، برژنف و سایر رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی همه با این بیماری گرفتار بودند. بدترین نمونهء این پدیده همانگونه که اشاره گردید در وجود ستالین تبارز یافت.

بیماری عطش قدرت به بیشترین رهبران احزاب کمونیست کشور های سوسیالیستی و سمت گیری سوسیالیستی به میان آمده بعد از جنگ جهانی دوم و در سال های واپسین نیز سرایت کرد. آنان به ظن اینکه مبدا پایه های قدرت دست داشته دچار تزلزل گردد در برابر هرگونه حرکت دموکراتیک اجتماعی و پذیرش پلورالیزم و دگر اندیشی، در پوشش خنثی سازی دسایس امپریالیزم لجوجانه مقاومت می کردند. سرکوب تظاهرات خیابانی مردم در آلمان شرق، هنگری و چکوسلواکیا در سال های پنجاه و شصت نمونه های از سیطرهء چنین بیماری در حاکمیت اند. ارایش هونکر رهبر حزبی - دولتی آلمان شرق نمی خواست نارضایتی های اجتماعی در حال گسترش را ببیند و بپذیرد تا اینکه از قدرت رانده شد. امروز رابرت موگابی در زیمبابوی و فرزند کیم ایل سونگ در

کوربای شمالی بازمانده های همان روش دیروز حاکمیت اند. الیگارشلی حزبی در چین نیز این سرشت را در نهاد دارد.

پس سرشت منفی عطش مهار نشدنی قدرت می تواند در قطار دیگر عوامل شکست سوسیالیزم سده بیستم محاسبه گردد.

انقلاب اکتوبر خلاف انتظار طبقات زحمتکش و ستم دیده روسیه که خود لوکوموتیف آن بودند و میلیون ها زحمتکش سراسر دنیا که به آن چشم امید دوختند، سیر دلخواه نگرفت و ثمر مطلوب بار نیاورد ولی در جایگاه بزرگترین رویداد تاریخی و به مثابه عظیم ترین خیزش دادخواهانه توده ای در یک جامعه طبقاتی درج صفحات وقایعنامه سده بیستم گردید. انسان کار و زحمت برای نخستین بار در تاریخ بشریت آگاهانه و انسجام یافته در برابر فرمانروائی استبداد "نه" انقلابی گفت، قد علم کرد و دژ استثمار طبقاتی را در هم شکست. اگر اصول انقلابی، خرد سالم سیاسی و سلامت فکری سکان کشتی انقلاب را در اختیار می گرفت "لرزش دنیا از ده روز" فراتر می رفت و ما امروز دنیای دیگر می داشتیم. انقلاب اکتوبر دفن تاریخ شد اما آرمان های انسانی آن زنده اند.

## پانویس:

- ۱ - برست، قبلاً برست - لیتوفسک نام شهری در جمهوری بیلاروس است.
- ۲ - کتاب "لنین"، تالیف پروفیسور دوکتور دمیتری ولکو گونوف رئیس انستیتوت تاریخ حرب وزارت دفاع اتحاد شوروی. او در سال ۱۹۹۵ درگذشت.
- ۳ - همانجا.
- ۴ - بلاک ترقیخواهان به عنوان الیانس سیاسی در سال ۱۹۱۴ توسط روشنفکران نزدیک به دربار به موافقت تزار تشکیل گردید و در مجلس دوما (پارلمان روسیه) فرکسیون پارلمانی داشت. الیانس مذکور با پیروزی انقلاب اکتوبر از هم پاشید.
- ۵ - گریگوری لفوف، عضو رهبری بلاک ترقیخواهان - بعد از سرنگونی تزار در فبروری ۱۹۱۷ برای پنج ماه رئیس حکومت موقت بود. بعد از انقلاب اکتوبر زندانی و در سال ۱۹۱۸ موفق به فرار

شد. ابتدا جهت جمع آوری پول برای ارتش سفید به امریکا رفت بعد به پاریس برگشت. در سال ۱۹۲۵ درگذشت.

۶ - لاور کورنیلوف، جنرال ارتش تزاری در فبروری ۱۹۱۷ به حکومت موقت پیوست. ابتدا فرمانده واحد های نظامی پتروگراد و بعداً فرمانده کل ارتش روسیه مقرر گردید. در اکتوبر ۱۹۱۷ فرار کرد و در تشکیل ارتش سفید سهم گرفت. در سال ۱۹۱۸ در نتیجه عملیات ارتش سرخ به قتل رسید.

۷ - الکساندر کرنسکی، عضو مجلس دوما ۱۹۱۲ - ۱۹۱۷ و رئیس فرکسیون پارلمانی حزب سوسیالیست انقلابی (اس ار). در فبروری ۱۹۱۷ وزیر حربیه، بعد وزیر عدلیه و در جولای همان سال رئیس حکومت موقت منصوب شد. در اثنای یورش کاخ زمستانی موفق به فرار گردید. ابتدا به لندن و پاریس بعد امریکا رفت. در سال ۱۹۷۰ در نیویارک درگذشت.

۸ - سایت انتر نتی پیکار اندیشه، نوشتهء دانیل بن سعید، ترجمه از تراب حق شناس.

۹ - همانجا، نگارش مارک فرو، ترجمه از تراب حق شناس.

۱ - همانجا.

۱۱ - همانجا.

۱۲ - سایت انتر نتی اتحاد چپ کارگری، نوشتهء پروفیسور دوکتور مارسل فندر لیندن. ترجمهء کاووس بهزادی.

۱۳ - سایت انتر نتی اتحاد چپ کارگری. نوشته ای در باره روزالوکزمبورگ از روبن مارکاریان.

۱۴ - لیو تروتسکی از پی اخراج از حزب در سال ۱۹۲۹ به ترکیه تبعید شد و از آنجا به اروپا رفت. در سال های ۱۹۳۰ - ۱۹۳۸ با حلقاتی در سازمان های چپ اروپا فعالیت مشترک داشت و به ایجاد تشکلی به نام "انترناسیونال چهارم" اقدام ورزید. بعد مکسیکو رفت و در آنجا در سال ۱۹۴۰ توسط اجنت ستالین به قتل رسید.

۱۵ - کنگره سراسری شوراها بعد از برکناری تزار و تشکیل حکومت موقت در فبروری ۱۹۱۷، با تدویر مجلس موسسان بوجود آمد. منشویک ها، بلشویک ها، سوسیالیست های انقلابی، برخی حلقات روشنفکری و نماینده گان کارگران و دهقانان در آن شرکت داشتند. این کنگره بعد از انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ منحل شد.

۱۶ - روزا لوکزامبورگ شخصیت برازنده جنبش کارگری اروپا، ۱۸۹۸ - ۱۹۱۴ عضو حزب سوسیال دموکرات آلمان بود. در سال ۱۹۱۴ حزب سوسیال دموکرات را به دلیل حمایت آن حزب از جنگ ترک گفت و با شماری از سوسیال دموکرات های دیگر به شمول کلارا زتکین گروه انترناسیونال و بعداً جریان سپار تاکوس را بنیاد نهاد. در سال ۱۹۱۵ دستگیر شد و حدود سه و نیم سال را در زندان سپری کرد. در سال ۱۹۱۸ مشترکاً با کارل لیبکنشت و تعداد دیگر از شخصیت های سرشناس جنبش کارگری آلمان، حزب کمونیست آلمان را بوجود آورد. در جنوری سال ۱۹۱۹ یکجا با کارل لیبکنشت دستگیر گردید، اندکی بعد هر دو حین انتقال به زندان، بوسیله واحد ویژه ارتش وابسته به وزارت حربیه حکومت حزب سوسیال دموکرات آلمان در خیابانی در برلین به قتل رسیدند.

۱۷ - سایت انتر نتی اتحاد چپ کارگری، نوشته پروفیسور دوکتور مارسل فندل لیندن. ترجمه از کاووس بهزادی.

۱۸ - کتاب "ستالین"، تالیف پروفیسور دوکتور دمیتری ولکوگونوف.

۱۹ - نیکولای بوخارین به دنبال ایجاد حزب بلشویک، در سازمان جوانان آن (بعدها کومسومول) فعالیت می کرد. در سال ۱۹۱۱ زندانی شد، از آنجا فرار کرد و به اروپا مهاجرت نمود. در مهاجرت بیشتر مصروف مسایل تیوریکی بود. در مارچ ۱۹۱۷ به روسیه بازگشت و بعد از انقلاب از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۹ ارگان نشراتی کمیته مرکزی حزب - روزنامه پراودا را سردبیری می کرد. در سال ۱۹۲۰ به عضویت بیروی سیاسی پذیرفته شد و در سال ۱۹۲۶ به ریاست کمینترن انتخاب گردید. در سال ۱۹۲۶ از اخراج تروتسکی، کامینف و زیناویف از بیروی سیاسی حمایت کرد. در سال ۱۹۲۸ موضع خود را تغیر داد و به مخالفت با ستالین برخاست. در سال ۱۹۲۹ به اتهام حمایت از "لانه های ضد انقلابی تروتسکیستی" از عضویت بیروی سیاسی اخراج،

از ریاست کمینترن سبکدوش و به وظایف فرعی گماشته شد. در سال ۱۹۳۴ از ستالین پوزش طلبید و مورد عفو قرار گرفت. در ۱۹۳۷ بحیث سردبیر روزنامه دولتی ایزویستیا تقرر یافت. در مارچ ۱۹۳۸ به اتهام جاسوسی به پولیس اتریش و سویدن، رابطه با ضد انقلاب و سازماندهی توطئه بر ضد ستالین دستگیر و تیرباران شد.

۲۰ - لیو کامینف در سال ۱۹۰۲ آموزش در رشته حقوق را قطع و به فعالیت حرفوی حزبی پرداخت. همان سال به لندن رفت و با لینین معرفی شد. در سال ۱۹۰۵ به روسیه بازگشت. در سال ۱۹۰۷ زندانی و در ۱۹۰۸ آزاد شد و به اروپا مهاجرت نمود. در سال ۱۹۱۴ به روسیه بازگشت تا امور روزنامه نیمه علنی پراودا و فرکسیون بلشویک ها در مجلس دوما را رهبری کند. بعد از آغاز جنگ زندانی گردید و تا سال ۱۹۱۷ در سایبریا در تبعید بسر می برد. در ۱۹۱۷ عضو کمیته مرکزی و از ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۶ عضو بیروی سیاسی بود. در آغاز روابط حسنه با ستالین داشت اما بعد جانب تروتسکی را گرفت. در سال ۱۹۲۶ از بیروی سیاسی و در سال ۱۹۲۷ از حزب اخراج گردید. در سال ۱۹۲۸ ندامتنامه نوشت و دوباره به حزب برگشت. در سال ۱۹۳۶ به اتهام توطئه علیه ستالین زندانی و اعدام شد.

۲۱ - گریگوری زیناویف از همزمان نزدیک لینین بود که بیشتر سال های مهاجرت را با او سپری کرد و یکجا با او به روسیه برگشت. از سال ۱۹۲۱ تا سال ۱۹۲۶ عضویت بیروی سیاسی را داشت. در جنگ قدرت ستالین - تروتسکی ابتدا طرف ستالین را گرفت اما بعداً جانبدار تروتسکی شد. در سال ۱۹۲۶ از بیروی سیاسی و در سال ۱۹۲۷ از حزب اخراج گردید. ندامتنامه نوشت و برگشت. تا سال ۱۹۳۳ دو بار اخراج شد و دو بار ندامت کرد و به حزب بازگشت. در سال ۱۹۳۴ بحیث رئیس دانشگاه سوپردلوفسک در اورال مقرر گردید. در سال ۱۹۳۶ بار دیگر زندانی شد، زیر شکنجه اعتراف کرد که "فاشیست" است و تیرباران شد.

۲۲ - الکسی ریکوف، از سال ۱۹۰۳ عضو حزب بلشویک. در سال ۱۹۱۰ از اثر مخالفت با لینین از حزب بلشویک کنار رفت. در ۱۹۱۷ دوباره به بلشویک ها پیوست. بعد از انقلاب در سال های ۱۹۱۷ - ۱۹۲۱ کمیسار مردمی در امور داخلی و کمیسار مردمی در امور اقتصاد بود. در سال ۱۹۲۴ بحیث رئیس شورای کمیسار های مردمی توظیف گردید. در سال ۱۹۲۲ به عضویت بیروی سیاسی انتخاب شد. او در آغاز از ستالین حمایت کرد ولی بعد به پشتیبانی تروتسکی

پرداخت. در سال ۱۹۳۰ از عضویت بیروی سیاسی اخراج و از سمت رئیس شورای کمیسار های مردمی سبکدوش گردید. از آن ببعده کمیسار مردمی در امور پست بود. در سال ۱۹۳۷ زندانی و در سال ۱۹۳۸ به اتهام توطئه بر ضد ستالین اعدام شد.

۲۲ - میخائیل تومسکی، از سال ۱۹۰۴ عضو حزب بلشویک. تا پیروزی انقلاب اکتوبر چندین بار زندانی و تبعید گردید. در سال ۱۹۱۹ عضو کمیته مرکزی و از سال ۱۹۲۲ تا ۱۹۳۰ عضو بیروی سیاسی بود. از سال ۱۹۲۲ تا سال ۱۹۲۹ در سمت رئیس شورای مرکزی اتحادیه های کارگری روسیه شوروی اجرای وظیفه کرد. در سال ۱۹۲۹ نسبت داشتن ارتباط با "محافل اپوزیسیونی" از ریاست مذکور برکنار و در سال ۱۹۳۰ از بیروی سیاسی اخراج گردید. از سال ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۶ در مطابع دولتی مشغول کار بود. در اگست سال ۱۹۳۶ در جریان دادگاهی کامینیف و زیناویف، او به عنوان فرد دارای "روابط تروریستی" قلمداد گردید که به از اخذ اطلاع انتحار کرد.

گولاگ GULAG - مخفف روسی اداره عمومی اردوگاه های کار تربیتی. اردوگاه های کار تربیتی (اجباری) در سایبریا که در دوران حکومت تزار ایجاد گردیده بودند در زمان حاکمیت ستالین وسعت یافته و شکل مجمع الجزایری را بخود گرفتند. چندین میلیون انسان در زمان ستالین روانه این اردوگاه ها شدند که بیشترین شان بر نگشتند.

[www.ayenda.org](http://www.ayenda.org)